

فصلنامه تاریخ اسلام

سال دوم، پاییز ۱۳۸۰، شماره مسلسل ۷، ص ۸۳-۹۸

پیشینه تاریخ نگاری عاشورا

دکترهای عالم زاده*

عظمت حادثه کربلا و تأثیرات عمیق و گسترده سیاسی و اجتماعی آن در تاریخ اسلام و بویژه تاریخ تشیع، هر ذهن کنجکاو و علاقه مند به درک و فهم حقایق تاریخی را به شناخت منابع گزارش های این رویداد سوق می دهد؛ خاصه آنکه از دیر باز ادعای نامکتوب ماندن گزارش های تاریخی در اسلام تا نیمه سده دوم هجری، از سوی خاورشناسان مطرح و شایع گشته است. در این مقاله با معرفی اجمالی کتاب مقتل الحسین (ع) ابومخنف نشان داده ایم که بسیاری از روایان اصلی واقعه عاشورا شاهدان عینی و حاضر در میدان کربلا بوده اند و آنچه در منابع مختلف در این باره به دست ما رسیده از ارزش تاریخی بسیار برخوردار است.

واژه های کلیدی: روایان مقتل الحسین (ع)، ابومخنف، منابع مکتوب و اصیل حادثه کربلا، کتاب وقعة الطف، تاریخ نگاری ترکیبی و تحلیلی.

* استاد دانشگاه تهران.

تعیین تاریخ دقیق و نام کسی که نخستین بار به ثبت و تدوین واقعه عاشورا پرداخته، دشوار است؛ زیرا نزدیک به سیزده سده از آن فاصله گرفته‌ایم. با این حال، می‌توان با تتبع در منابع و بررسی گزارش‌ها و اخبار بر جای مانده تا حدودی به حقیقت نزدیک شد. منابع قابل اعتماد تقریباً اتفاق دارند که برای اولین بار در اوایل سده دوم هجری، ابومخنف لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف بن سلیم ازدی کوفی (م ۱۵۸هـ) گزارش‌های مربوط به واقعه کربلا را در کتابی که آن را «مقتل الحسین علیه السلام» نامید، گرد آورد. قراین تاریخی نشان می‌دهد که ابومخنف کتاب مقتل خود را در حدود دهه سوم از سده دوم هجری تألیف کرده است؛ زیرا هنگامی که وی در این کتاب به خبر ورود مسلم بن عقیل به کوفه و اقامت او در خانه مختار بن ابی عبید ثقفی اشاره می‌کند، چنین می‌افزاید: «خانه‌ای که امروز به خانه مسلم بن مسیب شهرت دارد». از این اشاره ابومخنف می‌توان دریافت که هنگامی که او مشغول تألیف کتاب مقتل بوده، خانه مذکور به مسلم بن مسیب تعلق داشته و بنابر روایت طبری مسلم تا سال ۱۲۸ هجری قمری زنده بوده است. از این رو، می‌توان با ظن قریب به یقین گفت که کتاب مقتل الحسین در سال‌های پایانی دهه سوم سده دوم هجری، یعنی بین سال‌های ۱۲۷ تا ۱۳۰، که دوره ضعف امویان و مقارن با آغاز دعوت عباسیان است، تدوین گشته است و به گفته برخی از محققان هیچ استبعاد ندارد که این تألیف از سوی امام یا داعیان عباسی به ابومخنف پیشنهاد شده باشد تا از این گزارش‌های هولناک تاریخی که لکه ننگی بر دامان خاندان اموی بوده، در تبلیغ و پیشبرد نهضت خود بر ضد امویان و سقوط آنان بهره‌گیرند، چنان که عملاً نیز چنین کردند و به نوشته مورخان، یکی از دلایل سقوط امویان، نهضت

سیدالشهدا(ع) و فاجعه دردناک کربلا بود؛ هر چند که عباسیان پس از پیروزی و جلوس برمسند خلافت، به رغم آن که نهایت بهره‌برداری را از حقانیت و مظلومیت اهل بیت(ع) کرده بودند، خود از همان آغاز در برابر علویان ایستادند و در سرکوب آنان فجایعی مرتکب شدند که به گفته یکی از شعرا ده چندان آن بود که امویان کرده بودند.

ذکر چند نکته درباره ابو مخنف و خاندان او ضروری است: نخست آن که: جد ابو مخنف زائد، یعنی مخنف بن سلیم، در جنگ جمل از همراهان علی(ع) بوده و پیش از نبرد صفین از سوی امیر المؤمنین(ع) به امارت و ولایت اصفهان و همدان گماشته شده و با شروع جنگ صفین دو نفر را بر جای خویش گمارده و خود در صفین حضور یافته است. دیگر آن که: میان دانشمندان شیعه در باب مذهب ابو مخنف اختلاف وجود دارد؛ برخی از آنان به شیعه بودن وی تصریح کرده‌اند، ولی در این که او شیعه امامی باشد تردید دارند. هم چنین قابل ذکر است که هر چند ابو مخنف از نظر علمای اهل سنت به وثاقت شناخته نشده، ولی مورخان بزرگی چون واقدی، ابن قتیبه، طبری و ابن اثیر از او روایت نقل کرده‌اند.

اما بحث درباره مشایخ و اسناد ابو مخنف خود از مباحث مهم و مسأله‌ای تخصصی است. آن چه در این مجال می‌توان به صورت مختصر و مفید اشاره کرد این است که بسیاری از راویان اصلی واقعه عاشورا در روایات ابو مخنف، شاهدان عینی حاضر در میدان کربلا بوده‌اند. به عنوان نمونه به چند تن از این راویان اشاره می‌شود:

شریک بن اعور بن حارث همدانی یکی از این راویان است. وی همراه عبیدالله بن

زیاد از بصره به کوفه آمد، ولی بیمار شد و در منزلی که مسلم بن عقیل پنهان شده بود بستری گردید و با مسلم گفت و گوها داشت و از آن چه در کوفه و روزهای قبل و بعد واقعه رخ داد کاملاً با خبر و شاهد حوادث و اوضاع و احوال آن ایام بوده است. ضحاک مشرقی از دیگر راویان است. وی یکی از اهالی کوفه بود که دعوت امام را برای یاری نپذیرفت، ولی شب و روز تمام قضایای عاشورا را که به چشم خود دیده بود در کوفه نقل می‌کرد. بسیاری از اخبار کربلا توسط این مرد روایت شده و گویی که وقایع‌نگار یا سخن‌گوی حسین بن علی (ع) بوده و و وظیفه داشته اخبار این حادثه را به گوش همه برساند.

شبت بن ربیع هم که از فرماندهان عمر بن سعد (سردار سپاه ابن زیاد) در کربلا بود، چند سال پس از حادثه عاشورا، در زمان حکومت مصعب بن زبیر، از این فاجعه سخن می‌گفت.

علاوه بر افراد مذکور، راویان موثق بسیاری را می‌توان نام برد که شاهد عینی حادثه بوده‌اند و گزارش آنان برای شیعه و سنی حجت و سند است. در این جا فقط به یک نمونه بسنده می‌شود و از امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام یاد می‌کنیم که سند برخی از روایات ابومخنف با دو واسطه به آن حضرت می‌رسد. ابومخنف روایاتی نیز با یک واسطه از امام محمد باقر (ع) و روایاتی چند هم بی واسطه از امام جعفر صادق (ع) نقل کرده است.

کتاب مقتل الحسین (ع) ابومخنف که بر پایه منابع شفاهی محکمی نظیر آن چه گفتیم، تدوین یافته بود، از طریق راویان ثقه‌ای نظیر هشام بن محمد بن السائب کلبی، نسب شناس معروف کوفی (م ۲۰۶هـ)، به دست مورخان بعدی چون واقدی (م

۲۰۷هـ)، طبری (م ۳۱۰هـ)، ابن قتیبه (م ۳۲۲هـ)، مسعودی (م ۳۴۵هـ)، شیخ مفید (م ۴۱۳هـ) و دیگران رسیده است. در این جا باید از اخبار مورخ دیگری که در ثبت و نقل این روایات سهم بزرگی داشته، یعنی عوانة بن الحکم (م ۱۵۸هـ) هم یاد کرد. در واقع بخش مهمی از اخبار که به وسیله هشام بن محمد کلبی (م ۲۰۶هـ) به دست مورخان بعدی رسیده، نتیجه تلاش ابومخنف و عوانة بن الحکم است و به جرأت می توان همه مورخان بعدی را میراث خوار این دو اخباری بزرگ دانست.

اگر کتاب ابومخنف بر جای مانده و به دست ما رسیده بود، با اطمینان خاطر بسیاری می توانستیم آن را معتبرترین تاریخ واقعه کربلا بخوانیم، اما متأسفانه این کتاب در دسترس نیست؛ حتی کتاب مقتل الحسین کلبی نیز که بر اساس کتاب و روایات ابومخنف و عوانة بن الحکم تدوین شده بوده، بر جای نمانده است. بنابراین، قدیمی ترین و شاید معتبرترین تاریخی که حاوی گزارش های مربوط به این واقعه است «تاریخ الرسل و الملوک» ابوجعفر محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰هـ) است. هر چند طبری کتابی مستقل در باب این واقعه تألیف نکرده، ولی اخبار و گزارش های هشام کلبی را در ذیل حوادث سال های ۶۰ و ۶۱ آورده است. با دقت در عبارات طبری آشکار می شود که وی این اخبار را از کتابی که در اختیار داشته، نقل کرده است و بر پایه قرائنی می توان دریافت که کتاب های هشام کلبی تا سده های بعد، مثلاً تا سده هفتم هجری، موجود بوده است.

قدیمی ترین متن تاریخی که پس از طبری گزارش های حادثه عاشورا را بی واسطه از کتاب هشام کلبی نقل کرده است، کتاب «الارشاد» شیخ مفید (م ۴۱۳هـ) است. شیخ مفید خود در این کتاب تصریح می کند که اخبار مربوط به این واقعه را از

روایات کلبی نقل کرده است. پس از شیخ مفید باید از سبط ابن جوزی (م ۶۵۴هـ) یاد کرد که وی نیز به تصریح خود، در کتاب «تذکره الامه بخصائص الائمة» اخبار کربلا را از هشام کلبی روایت و تحریر کرده است.

عنایت به دو نکته، اعتماد و وثوق ما به اعتبار این گزارش‌ها و این منابع را افزایش می‌دهد: نخست، تصریح این مورخان به نقل از متن کتاب مقتل الحسين هشام کلبی؛ و دیگر آن که، با مقایسه و تطبیق متن گزارش‌هایی که طبری، شیخ مفید و سبط ابن جوزی از هشام نقل کرده‌اند در می‌یابیم که متن این گزارش‌ها - جز در برخی از حروف، مثل واو و فاء و برخی کلمات - نهایت تشابه و همانندی را با هم دارند؛ گویی هر سه نفر این اخبار را از یک متن اخذ و رونویسی کرده‌اند. بدین دو نکته باید نکته مهم دیگری را هم افزود و آن این که طبری و سبط ابن جوزی از اهل تسنن به شمار می‌آیند و شیخ مفید از بزرگان شیعه امامیه است. با عنایت به نکته اخیر، تشابه و هم خوانی این سه متن اهمیت بیشتری می‌یابد و به میزان اطمینان و اعتماد خواننده در اعتبار و صحت گزارش‌های ارایه شده در آن‌ها می‌افزاید.

پرسش بسیار مهمی که به این مطلب ارتباط می‌یابد و سزاوار است به عنوان یک مسأله مهم مطرح گردد، این است که آیا از کتاب مقتل الحسين (ع) ابومخنف که تا این حد اهمیت و ارزش تاریخی دارد و احتمالاً تا سده هفتم هجری هم در دسترس مورخان بوده، نسخه‌ای بر جای مانده است یا نه؟ بحث در این باره نیز مجال بیشتری می‌طلبد، اما به اجمال باید گفت: در دوره‌های متأخر و نزدیک به عصر ما، کتابی با نام «مقتل الحسين علیه السلام» منسوب به ابومخنف بن لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف بن سلیم ازدی کوفی در دست است که به چاپ هم رسیده است،

ولی قطعاً می‌توان گفت که این کتاب از ابومخنف نیست و بی‌تردید مؤلف آن شخص دیگری جز ابومخنف معروف است و حتی نمی‌توان با اطمینان از تاریخ و محل تألیف و نیز تاریخ چاپ آن سخن گفت. دانشمند گران مایه علامه شرف‌الدین در کتاب مهم و با ارزش خود «مؤلفان شیعه در صدر اسلام» می‌نویسد: «کتاب مقتل الحسین(ع) منسوب به ابومخنف مشتمل بر روایاتی است که ابومخنف خود از آن‌ها خبر ندارد. این کتاب دروغ‌نامه‌ای است که به این مرد نسبت داده‌اند». محدث قمی(ره) هم درباره آن می‌گوید: «کتاب مقتل الحسین علیه السلام ابومخنف که مورخان بزرگ متقدم بدان اعتماد و استناد و از آن نقل کرده‌اند مع‌الاسف نسخه‌ای از آن به جای نمانده است؛ اما کتاب المقتل موجود که بدو منسوب است از او نیست، حتی نمی‌توان آن را به هیچ یک از مورخان معتمد نسبت داد.» برای تصدیق این سخن کافی است آن چه در این مقتل آمده با آن چه طبری و دیگر مورخان روایت کرده‌اند مقایسه شود. محدث قمی در دو کتاب «الکنی و الالقاب» و «نفس المهموم» به این مطلب پرداخته است.

با عنایت به ارزش و اهمیت و اعتبار روایات ابومخنف درباره واقعه کربلا، خوشبختانه بعضی از دانشمندان معاصر به جمع‌آوری، تدوین و تنظیم مجدد روایات و گزارش‌های ابومخنف (در کتاب مقتل الحسین مفقود او) پرداخته و بر پایه منابع معتبری که پیش از این از آن‌ها سخن گفتیم، نظیر کتب طبری و شیخ مفید، و نیز مقایسه و مقابله آن‌ها با کتاب‌های قابل اعتماد دیگر، مانند مقتل خوارزمی، «مروج الذهب» مسعودی، «تاریخ یعقوبی»، «وقعة الصفین» نصر بن مزاحم منقری و غیره، در واقع این کتاب را بازسازی و تجدید تألیف کرده‌اند. حاصل تلاش‌ها و

مساعی پربرکت یکی از این محققان (شیخ محمدهادی یوسفی غروی) کتابی با ارزش به نام «وقعة الطف» است که با نام نویسنده و مؤلف اصلی آن، یعنی ابومخنف لوط‌بن یحیی از دی غامدی کوفی چاپ و منتشر شده است. احتمال داده می‌شود که دلیل محقق محترم در انتخاب عنوانی جدید برای کتاب، یعنی «وقعة الطف»، و ترجیح آن بر نام اصلی کتاب ابومخنف، یعنی «مقتل الحسین علیه السلام»، این بوده است که این تألیف جدید و با ارزش با کتاب مقتل الحسین بی‌هویت و مجعولی که پیش از این از آن سخن گفتیم، اشتباه نشود.

سؤال مهمی که ممکن است به ذهن خواننده آشنا به تاریخ اسلام - خاصه کسانی که با تاریخ‌نگاری اسلامی آشنایی دارند - خطور نماید، این است که آیا قرائت خلفای عباسی - به تعبیر امروزی - از واقعه کربلا، در گزارش‌های مورخان نخستین اسلامی از این حادثه، بازتابی داشته است؟ پاسخ به این پرسش خود مستلزم پاسخ دادن به پرسش‌های دیگر است: نظیر این پرسش که آیا گردآوری و تدوین روایات عاشورا، با هدف افشای مظالم امویان، خود بخشی از مبارزات بنی‌هاشم (علویان و عباسیان) بر ضد امویان نبوده است؟ پاسخ دادن به این پرسش‌ها مجال دیگری می‌خواهد. آن چه به اجمال درباره تأثیر سیاست دینی خلفای عباسی در شکل‌گیری و تدوین گزارش‌های تاریخی می‌توان گفت این است که این امر از مشهورات تاریخ اسلام است.

خاندان عباسی در راه دست‌یابی به قدرت و تحقق دعوت مردم به شعار «الرضا من آل محمد»، بیش‌ترین بهره را از حقانیت، محبوبیت و مظلومیت اهل بیت پیامبر (ص) بردند و به ویژه از فاجعه کربلا در محکومیت و براندازی امویان که

دستشان به خون اهل بیت علیهم السلام آغشته بود، بسیار استفاده کردند، اما در آخرین روزهای این مبارزه طولانی که همه بنی هاشم، اعم از بنی الحسن، بنی الحسین و بنی عباس، شرکت داشتند، با توطئه و برنامه‌ای از پیش طراحی شده، شخصیت برحق و شایسته تصدی امامت و خلافت، یعنی امام جعفر صادق علیه السلام، را خانه‌نشین ساختند و کسانی دیگر چون محمدنفس زکیه و برادرش ابراهیم، معروف به شهید باخمر (از نوادگان امام حسن مجتبی علیه السلام) را که با هدف گرفتن حق اهل بیت به پا خاستند، در همان سال‌های نخستین خلافت خود (۱۴۵هـ) با خشونت سرکوب کردند و چند سال بعد (در سال ۱۶۹هـ) حسین بن علی بن حسن، از سادات حسنی، و یارانش را در سرزمین فح نزدیک مکه قتل عام کردند که یادآور فاجعه کربلا گردید. ائمه شیعه (ع) نیز که عملاً و آشکارا قیام و اقدامی علیه خلفا نداشتند، از مکر و غدر و قتل آنان در امان نماندند.

بدیهی است این نوع برخورد خشونت‌آمیز با بنی اعمام - و به زعم آنان رقبای سیاسی - بدون مبارزه و معارضة پنهان و آشکار فرهنگی و تبلیغی قابل تصور و تحقق نخواهد بود. برخی از گزارش‌های تاریخی از پاره‌ای مبارزات و تبلیغات بر ضد اهل بیت علیهم السلام حکایت دارد که ذکر آن‌ها در این جا ممکن نیست، اما در پاسخ به این پرسش ناگزیریم دست کم به یک نمونه از تأثیر قرائت خلافت عباسی در تدوین گزارش‌های تاریخی به قلم مورخان عصر عباسی اشاره کنیم:

عبدالملک بن هشام، متوفی سال ۲۱۸ یا ۲۱۳ هجری، از مردم بصره و مقیم مصر بود. وی که از علمای اخبار و نسب و حدیث است اصل سیره محمد بن اسحاق (م ۱۵۰ یا ۱۵۱هـ) را که از طریق زیاد بن عبدالله بکائی اخذ کرده، در کتابی به نام «سیره

رسول الله» یا «السيرة النبوية» تهذیب و تلخیص کرده است. نقل و تهذیب و تلخیص سیره ابن اسحاق مایه شهرت و جاودانگی نام ابن هشام شده، تا آن جا که نام او هم ردیف و هم سنگ نام مصنف اصلی، یعنی ابن اسحاق، گردیده است؛ اما نکته مهم که شاهد مثال و موضوع اصلی پرسش مذکور است این است که ابن هشام در عصر عباسیان و در زیر سلطه سیاسی و فرهنگی آنان می‌زیسته و این سلطه فرهنگی - یا به تعبیر امروزی، قرائت خاص آنان از مسایل - ابن هشام صاحب سیره را بر آن داشته تا به اختیار یا به اکراه، در نقل و تهذیب و تلخیص سیره محمد بن اسحاق تغییراتی متناسب با روزگار و باب طبع عباسیان اعمال کند. این تحریفات و تغییرات بیش‌تر به صورت حذف روایاتی که خاطر عباسیان را می‌آزرده، به شرح زیر اعمال گردیده است:

۱. روایاتی که مربوط به فضایل امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده و ابن اسحاق آن‌ها را در سیره خود آورده بود، در «سیره رسول الله» ابن هشام حذف گردیده است؛ مثلاً حدیث «دار» که در آن پیامبر(ص) به برادری و وصایت علی علیه السلام تصریح فرموده بودند، حذف شده است. هم‌چنین، گزارش مربوط به کشته شدن عمرو بن عبدود به دست علی علیه السلام را در سیره ابن هشام نمی‌بینیم و حال آن که در اصل سیره ابن اسحاق آمده است. نیز این روایت که «انصار در خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام شک نداشته‌اند» از سیره ابن هشام حذف شده است.
۲. ابن هشام از ذکر اخبار و روایاتی که به تعبیر او ممکن بوده «بعضی از مردم» را بیازارد خودداری کرده است؛ مثلاً از ذکر اسارت عباس (عم پیامبر و جد خلفای عباسی) در غزوه بدر به دست مسلمانان اجتناب ورزیده است. هم‌چنین، روایات

موثقی را ه در آن‌ها عباس مردی مال دوست و از نظر ایمان، فاقد چهره درخشان معرفی شده، از قلم انداخته است.

عدم هماهنگی گزارش‌های ابن‌هشام با آنچه ابن‌اسحاق در سیره خود آورده و نیز ناهم‌خوانی آن با منابع معتبر دیگر، احتمال تأثیر تبلیغات بنی‌عباس را در بعضی اخبار سیره و دیگر گزارش‌های تاریخی تقویت می‌کند. بی‌تردید ابن‌هشام که در اوج اقتدار خلافت عباسی می‌زیسته، نمی‌توانسته از این تأثیرات به دور مانده باشد، چنان‌که طبری نیز که در همین دوره به تدوین تاریخ خود مشغول بوده، در مواردی ناگزیر از برخی حذف‌ها (مثلاً حذف حدیث‌دار) و برخی تلخیص‌های معنی‌دار بوده است. اما این باره که آیا خلافت عباسی از واقعه کربلا قرائتی خاص داشته و این قرائت چه بوده و تا چه حد در گزارش‌های مورخان نخستین از این حادثه انعکاس یافته است، باید گفت: پاسخ دادن به این پرسش‌ها بدون تتبع کافی در منابع و مقایسه گزارش‌های منابع بی‌طرف با منابع دوره عباسی درباره این واقعه ممکن نیست؛ تنها می‌توان به استناد تشابه و انطباق کامل روایات طبری با روایات منقول در کتاب «ارشاد» شیخ مفید و «تذکره الامه» سبط ابن جوزی، چنین نتیجه گرفت که ظاهراً قرائت خلافت عباسی از این واقعه - اگر بپذیریم که چنین قرائتی وجود داشته - تأثیر و بازتاب چشم‌گیری در منابع آن دوره نداشته است. البته بار دیگر تأکید می‌شود که اظهار نظر دقیق در این باره و موارد مشابه، بدون تحقیق و تتبع کافی محققانه نیست.

پرسش دیگری که درباره تاریخ‌نگاری عاشورا به ذهن علاقه‌مندان به این مبحث خطور می‌کند، این است که آیا نخستین تواریخ اسلامی صرفاً به وصف و نقل وقایع

محرم سال ۶۱ پرداخته‌اند، یا گونه‌ای از رویکرد تحلیلی نیز در آن به چشم می‌خورد؟

وقتی سخن از نخستین تواریخ اسلامی به میان می‌آید ذهن‌آشنایان به «تاریخ تاریخ‌نگاری اسلامی» و به تعبیر اروپاییان *History of Muslim Historiography* پیش‌تر متوجه کتاب‌هایی می‌شود که غالباً نام تاریخ بر خود دارند و کم و بیش بر پایه‌ی روش و نظم منطقی و منسجمی در ارائه گزارش‌های مربوط به رویدادهای سیاسی تدوین شده‌اند و در عین حال از جامعیتی نسبی در تنوع اخبار تاریخی برخوردارند، تا آن‌جا که در زمره‌ی تواریخی شمرده شده‌اند که عنوان تاریخ عمومی دارند: همانند «تاریخ یعقوبی»، «ال‌اخبار الطوال» ابوحنیفه دینوری، «تاریخ الرسل و الملوک» طبری، که هر سه از تألیفات سده‌ی سوم هجری، و پس از آن «مروج الذهب» و «التنبیه و الاشراف» مسعودی که از آثار نیمه اول سده چهارم می‌باشند؛ هر چند نمی‌توان - با توجه به مفهوم عام تاریخ - کتاب‌هایی نظیر «الطبقات الکبری» ابن سعد، «مغازی» واقدی، «المحبر»، «المنمق»، «الامامة و السیاسة» ابن قتیبه،... و حتی کتب سیره را از زمره کتاب‌های تاریخی به حساب نیاورد. به هر حال، مراد از نخستین کتب تاریخی هر چه باشد، پاسخ این است که تاریخ تحلیلی به مفهومی که امروز ما از آن در می‌یابیم، قبل از سده چهارم هجری در تاریخ‌نگاری اسلامی جایی ندارد. تقریباً همه تواریخی که از آن‌ها نام بردیم - جز آثار مسعودی که درباره آن‌ها نظراتی وجود دارد - چیزی به مفهوم تحلیل تاریخی در آن‌ها ملاحظه نمی‌شود. روش متبع و معمول در غالب این تواریخ، جز «تاریخ یعقوبی»، «ال‌اخبار الطوال» و تألیفات مسعودی، همان است که به روش روایی شهرت دارد و آن عبارت است از

نقل بی‌کم و افزون روایت و خبر مسموع یا مکتوب، با ذکر کامل یا ناقص سلسله راویان آن‌ها، تا ذکر شاهد اصلی واقعه یعنی منبع نخستین، و گاه فقط ذکر نام منبع نخستین. هر چند در همین سده سوم، برخی از مورخان مانند یعقوبی، دینوری، بلاذری و بعدها دیگران چون مسعودی و ابن اثیر و... به روشی تازه روی آوردند که به روش ترکیبی شهرت یافته است و آن ارائه گزارش یک رویداد تاریخی بر پایه مقایسه و ترکیب چند روایت مختلف به نقل از چند زنجیره راویان است. در واقع، مورخ در این روش از طریق مقایسه گزارش‌ها و گزینش مستدل، به تألیف و تدوین و خلق گزارشی تازه و مرکب از گزارش‌های موجود می‌پردازد. اعمال این روش در تاریخ‌نگاری اسلامی چنان با اهمیت شمرده شده که آن را شاخصه تفکیک کتاب‌های «تاریخ» از کتاب‌های حاوی مواد تاریخی دانسته و به عبارت دیگر، تنها مؤلفان این نوع کتاب‌ها را شایسته نام و عنوان مورخ می‌دانند؛ زیرا تنها این مؤلفان‌اند که با احاطه بر اخبار تاریخی و آگاهی از موضوع تحقیق و هدف خود راه رسیدن به واقعیت رویداد و باز آفرینی گذشته را هموار می‌سازند. با این همه، این مورخان با آن چه مراد و مقصود این پرسش است، یعنی «رویکرد تحلیلی» فاصله بسیار دارند و شاید در این کتاب‌ها جز در مواردی بسیار نادر، به چیزی که بتوان نام تحلیل و تبیین تاریخی بدان داد، بر نخوریم؛ هر چند برخی از محققان گفته‌اند که مقایسه، گزینش، جمع‌آوری و تدوین تازه روایات و عرضه گزارشی پیوسته و منسجم درباره یک رویداد - که معمولاً اعمال می‌شود - خود بخشی از آن چیزی است که در تحلیل یک رویداد تاریخی ضروری است و در واقع مقدمه تاریخ تحلیلی است.

توجه و رویکرد به تحلیل تاریخی در جهان اسلام، از سده چهارم هجری به بعد و در آثار مسعودی، ابوریحان بیرونی و به طور مشخص در کتاب «تجارب الامم» ابوعلی مسکویه رازی (۳۲۰-۴۲۱هـ) ظاهر می‌گردد. مسکویه صریحاً از علل رویدادها و پدیده‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی چون ویرانی شهرها، فساد، شورش و آشوب‌ها سخن می‌گوید. ابوالفضل بیهقی (م ۴۷۰هـ) و ابوریحان بیرونی (م ۴۴۰هـ) نیز در آثار تاریخی خود نظیر «آثار الباقیه» و «ماللهند» به آن چه بدان تحلیل تاریخی می‌گوییم پرداخته‌اند؛ اما نکته مهم و قابل ذکر این که حتی ابوعلی مسکویه هم در ذکر حوادث کربلا هیچ تحلیلی بر آن چه از دیگران، با حذف و تلخیص نقل کرده، نیفزوده است. این نکته از مقایسه‌ای که میان «تجارب الامم» (در اخبار مربوط به عاشورا) با «مقتل الحسین(ع)» ابومخنف توسط نگارنده، به عمل آمد، آشکار گردید.

منابع

- آیتی، محمد ابراهیم: *بررسی تاریخ عاشورا* (تهران، نشر صدوق، ۱۳۷۲ش).
- ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی: *الکامل فی التاریخ* (بیروت، دارصادر و داربیروت للطباعة و النشر، ۱۳۸۶هـ).
- ابن قتیبه، ابو محمد عبدالله بن مسلم: *الامامة و السیاسة* (تاریخ الخلفاء)، (مصر، شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابي الحلبي، ۱۳۸۸هـ).
- ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل: *البدایة و النهایة*، تحقیق علی شیری (بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸هـ).
- الدینوری، ابوحنیفه احمد بن داود: *الاخبار الطوال*، تحقیق عبدالمنعم عامر (قاهره داراحیاء الکتب العربیة، ۱۹۶۰م).
- الرازی ابوعلی مسکویه: *تجارب الامم*، تحقیق ابوالقاسم امامی، (تهران، دارسروش للطباعة و النشر، ۱۳۶۶ش).
- کارل، بروکلیمان: *تاریخ الادب العربی*، ترجمه عبدالحلیم النجار (چاپ دوم: قم، دارالکتب الاسلامی، بی تا).
- سجادی، صادق و عالم زاده هادی: *تاریخ نگاری در اسلام* (تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی و دانشگاهها (سمت)، ۱۳۷۵ش).
- سزگین، فؤاد: *تاریخ التراث العربی*، ترجمه محمود فهمی حجازی (قم، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی، ۱۴۱۲هـ).
- شیخ مفید، محمد بن محمد: *الارشاد* (بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۹هـ).

- الطبری، محمد بن جریر: **تاریخ الرسل و الملوك** (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸هـ).
- الطوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن: **اختیار معرفة الرجال**، تصحیح حسن المصطفوی، (مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ش).
- محدث قمی: **الکنی و الالقاب** (صیدا، مطبعة العرفان، بی تا).
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین: **مروج الذهب**، تحقیق محمد محی الدین عبدالله (بیروت، دارالمعرفة، ۱۹۴۸م).
- مهدوی، علی اصغر: **مقدمة سیرت رسول الله**، ترجمه و انشای رفیع الدین اسحق بن محمد همدانی قاضی ابرقوه (تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، بی تا).
- نصرین مزاحم منقری: **وقعة الصفین** (پیکار صفین)، ترجمه پرویز اتابکی (تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۶ش).
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب: **تاریخ الیعقوبی** (بیروت، دارصادر و داربیروت للطباعة و النشر، ۱۳۷۹هـ).
- یوسفی غروی، محمد هادی: **وقعة الطف** (قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۳۶۷ش).